اندیشه اخلاقی

سیدمهدی زادصالح

شاخک‌های از کار افتاده!

نقش «حساسیت اخلاقی» در عاشوراپژوهی

آیا دشـــمنی در کمین اســـت؟ طعمه ارزش شـــکار دارد؟ مسیر بازگشت به خانه از کجا اســـت؟ پاسخ به این سؤالات و خیلی از ســـؤالات دیگر برای بعضی جانوران، وابســـته به شاخک‌هایشان است. ســـایر موجودات نیز هر کدام ابزاری دارند که برای شناسایی شرایط محیطی، حساسیت کافی را به آنها می‌بخشد. ما نیز همانند حیوانات از حواس پنج‌گانه برای شناسایی‌هایمان استفاده می‌کنیم. سؤال مهم آن است که آیا در امور مرتبط به انسانیت‌مان شاخک منحصربه‌فردی داریم؟ آیا برای شناسایی وظایف‌مان نسبت به افراد جامعه، خداوند ابزاری به ما عطا کرده‌اســـت؟ یا همه‌چیز در همان ابزارهای جسمانی شبیه سایر حیوانات خلاصه می‌شود؟

عارفان می‌گویند اگر گردوغبار تاریکی را از جان بزدایی، نسبت به انسان‌های اطراف، نورانیت و تاریکی آنها اطلاع خواهی یافت و در هر محیطی نورالهی تو را به آنچه باید انجام دهی رهنمون می‌کند. در حدیث قرب نوافل به چنین مقامی اشاره شده که بنده صالح وقتی مراقبت بر نوافل می‌کند، خداوند، می‌فرماید من چشم و گوش او هستم.

رسیدن به چنین مقاماتی یقیناً شدنی است، اما تا پیش از آن چه کنیم؟ آن چیزی که پیش و پس از مقامات عرفانی آدمی را در تشخیص وظیفه‌اش نســـبت به شرایط اجتماعی یاری می‌کند، بصیرت اســـت. احتیاج اخلاق به بصیرت از تمامی عرصه‌ها بیشتر است چرا که از دیدگاه مرحوم آیت‌الله مصباح - که از نظریه‌پردازان اخلاق اسلامی بودند - اخلاق در مورد تمامی رفتارهای اختیاری انسان است، پس بصیرت اخلاقی به نوعی بصیرت سیاســـی، اقتصادی و اجتماعی را شـــامل می‌شود. آنجا که حضور دیگر انسان‌ها برای ما وظیفه اخلاقی می‌سازد، بصیرت بسیار ضروری است. در اصطلاحات امروزی علم اخلاق، به بصیرت در حوزه شناسایی وظیفه، «حساسیت اخلاقی/moral sensitivity» نام دارد.

براساس ۲عامل اساســـی «بینش‌ها و گرایش‌ها» و عواملی همچون حاکمیت، فرهنگ و ســـنن، ژنتیک، محیط و ده‌ها عامل دیگر، شـــاخک‌های اخلاقی ما طراحی می‌شود؛ یعنی برخلاف ســـایر موجودات، ایـــن انتخاب‌های مـــا و محیط اجتماعی‌مان است که شـــاخک‌های ما را طراحی می‌کند. کدام رفتار از دیگران ما را ناراحـــت می‌کند؟ دیگران در چه وضعیتی باشند، احســـاس وظیفه در قبالشان می‌کنیم؟ در مشاهده روابط انسان‌ها، چه چیزی تنها ما را می‌رنجاند و چه چیزی ما را به حرکت می‌آورد؟ همه اینها بستگی به این دارد که شاخک‌هایمان چگونه شکل گرفته باشند.

«چه کسی ثروتمند شده؟ چرا عشیره ما فقیر و فلان عشیره ثروتمند است؟ قدرت به‌دســـت چه کسی می‌رسد؟ در کدام صف مسجد بنشـــینم؟ چه کنم تا در ارکان حاکمیت نقشی داشته باشـــم؟ اگر در جنگ با ایرانیان شرکت کنم غنیمتی به‌دســـت می‌آید؟» حاکمیت اموی بـــا تبعیض‌ها، ظلم‌ها، کم‌رنگ کردن برخی ارزش‌ها و مشـــغول کردن مردم تنها به ظاهر دین و دنیـــا، آنها را چنان تربیت کـــرده بود که جواب پرسش‌های بالا در اولویت ذهن‌شان بود و به مرور شاخک‌های حساسیت آنها را طراحی کرد.

مردم سال ۶۱ه.ق به اولویت‌های اسلامی حساسیت اخلاقی نداشتند؛ یعنی چه؟ یعنی دعوتنامه به سیدالشهدا علیه‌السلام می‌نویسیم، اما اگر او را راه ندادیم و حتی خودمان به جنگ با او رفتیم، هیچ عذاب وجدانی احساس نکنیم. تغییر حساسیت اخلاقی مردم آن زمان، یعنی برای‌شـــان مشخص بود برخی مسئولین حکومت اموی، زنا کرده‌اند، شـــراب خورده‌اند یا مرتکب برخی کبائر دیگر شـــده‌اند، اما عابدترین‌شـــان هم احســـاس درد نمی‌کرد و اگر کسی می‌گفت چرا در برابر این فسادها ســـاکتی؟! می‌گفت این امور حکومت است، نباید با اعتراض در این امور تفرقه‌ای میان مسلمین راه بیندازیم.

۵۰سال فاصله از حکومت رسول‌الله‌صلی‌الله‌علیه‌وآله و تربیت در سایه سیاســـت‌های غیروحیانی اموی، بصیرت اخلاقی مردم را تا آنجا تغییر داد که پرپر شدن طفل ۶ماهه سیدالشهدا علیه‌السلام نیز آنها را نسبت به تکلیف اخلاقی‌شان حساس نکند. وجدان ایشان نسبت به چنین اموری آنچنان بی‌جان شده بود که با خود نگفتند ما حسین علیه‌السلام را می‌کشیم، اما لااقل به این کودک آبی بدهیم. حضور آن جمعیت چند ده هزار نفره در تماشای بی‌رحمانه عاشورا، مشخص می‌کند که چنین قساوت و بی‌حسی نسبت به ارزش‌ها، یک جامعه را بیمار ساخته است و چنین تغییری جز با اقدامات حاکمیتی امکان‌پذیر نیســـت؛ البته اگر افراد در قبال فساد حاکمیتی ساکت نمی‌نشستند هیچ‌وقت چنین سرانجامی را نمی‌دیدند. مردم ایـــران با انقلاب اســـلامی ایـــران تصمیـــم گرفتند حساسیت‌هایشان را با حساسیت‌های اسلام سازگار سازند و به لطف هدایت‌های امام و رهبری، مسیر رشد را طی می‌کنند. اما خطر جامعه ۶۱ه.ق در کمین است و سؤالی که همیشه باید از خودمان بپرسیم: آیا شاخک‌های‌مان نسبت به ارزش‌های اسلامی حساس‌اند؟

دشمن در تلاش است که حساســـیت اخلاقی ما نسبت به امور مختلف را از بین ببرد و پاشنه‌آشیل ما انسان‌ها، مسائل مربوط به شهوت است. جامعه ما در مسئله حجاب تغییرات تلخی داشـــته و البته به معنی بدبودن مردم ما نیست، اما آیا نسبت به چنین تغییری و نسبت به رفتارهای نابهنجار برخی از سلبریتی‌ها احساس درد می‌کنیم یا شاخک‌هایمان از کار افتاده است؟ آیا بینش اسلامی‌مان را به‌روز نگه داشته‌ایم؟ آیا محبت‌های‌مان را زیر سایه محبت خدا تنظیم کرده‌ایم؟ آیا در جامعه‌ای هستیم که نسبت به ارزش‌ها حساس‌اند، از دولت‌ها چنین توقعی داریم؟ آیا اساساً چنین ســـؤالاتی در اولویت ذهن‌مان هست؟ شاید طرح این پرسش‌ها در فکر و خیال‌مان برای حساب کشیدن از خودمان ضروری باشد.

تصویرسازی: بهرام غروی

وحدت، انواع اختلاف و راهکار قرآن

مروری بر بیانات مرحوم آیت‌الله مصباح یزدی پیرامون حقیقت وحدت و اختلاف آسیب‌زننده

اندیشه وحدت

آیا معرفی اهل‌بیت(ع) و مواضع و تاریخ ایشـــان اگـــر به‌طور صحیح، علمی و تحقیقی بیان شود با وحدت مخالفت دارد؛ یا برعکس، آنچه اساساً عامل وحدت امت اسلامی است مسئله امامت و ولایت اســـت؟ آنچه در ادامه می‌آید مروری بر بیانات دقیق علمی و قرآنی مرحوم آیت‌الله مصباح یزدی(ره) در پاسخ به همین سؤال است که در تاریخ ۱۳۸۹/۰۵/۲۰در دفتر مقام معظم رهبری ایراد شـــده است و اکنون مختصری از آن تقدیم می‌شود.

معنای حقیقی وحدت

معنای حقیقی وحدت، بدیهی است و جای ابهامی ندارد اما برای جامع‌بودن بحث احتمالاتی را مطرح می‌کنیم. اگر منظور از ایجاد وحدت این باشد که انســـان‌ها کاملاً یکی شـــوند؛ یعنی هیچ تعددی میانشـــان نباشـــد، همه می‌دانند چنین چیزی امکان ندارد. ۲ انسان ۲موجودند و هیچ وقت یکی نمی‌شوند. امکان ندارد که بین همه افراد جامعه وحدت حقیقی به‌وجود آید.

مسئله‌ای را علمای علم‌الاجتماع مطرح کرده‌اند و آن اینکه آیا مجموعه انسان‌هایی که یک جامعه را تشکیل می‌دهند می‌توانند یک وحدت حقیقی داشته باشـــند؛ یعنی یک هویت جدیدی غیر از هویت افراد به‌وجود آید. این هم بحثی است که در فلسفه اجتماعی باید طرح کرد. این مسائل محل بحث ما نیست. وحدتی که محل بحث است این است که ما انســـان‌های کثیری که در یک جامعه هستیم و هر کدام یک وجود مستقلی داریم، با این اختلافاتی که داریم تا چه اندازه باید سعی کنیم که گرایش به وحدت پیدا کنیم؟ معنای این ایجاد وحدت، وحدت حقیقی فلسفی نیست بلکه منظور این است که ملاک‌های مشترکی شناسایی کنیم و آن ملاک‌های مشترک را تقویت کرده و چیزهایی که باعث پراکندگی و دشـــمنی می‌شود را کم و ضعیف کنیم. منظور از ایجاد وحدت، وحدتی است که به‌اصطلاح اعتباری است. منظور این نیست که کثرت‌ها و اختلافات به کلی حذف شود. شبیه آنچه در وحدت حوزه و دانشگاه، وحدت شیعه و سنی و وحدت همه طوایفی که در کشور زندگی می‌کنند، دنبال آن هســـتیم، یعنی ملاک‌های مشترکی را شناسایی و ســـعی کنیم آن ملاک‌ها بیشتر مورد توجه قرار گیرد و تقویت شود و در سایه تقویت آن ملاک‌ها، چیزهایی که موجب اختلاف می‌شـــود کم‌رنگ شود.

این اندازه از معنای وحدت معلوم است اما گاهی مسائلی مطرح می‌شود که نمی‌دانیم آیا وحدت اقتضا می‌کند که ما از آنها صرف‌نظر کنیم یا چیز دیگری مطلوب است. یکی از مسائلی که به بحث ما مربوط می‌شود و دغدغه ذهنی ما هم بوده همین است که ما وقتی صحبت از وحدت شیعه و سنی می‌کنیم معنایش این است که باید مسائل شیعه و سنی اصلاً حذف شود و فقط از اصل حقانیت اسلام و نبوت و معاد بحث کنیم بـــه این بهانه که وقتی مسائل اختلافی مطرح می‌شود، دل‌ها از هم جدا می‌شود؛ پس اصلاً اینها را ترک کنیم؟ آیا معنای وحدت این است؟!

وحدت در برابر اختلاف

در مباحث عقلی، وحدت در مقابل کثرت مطرح می‌شـــود اما در اینجا وحـــدت در مقابل اختلاف مطرح می‌شود. وحدت در اینجا یعنی نبودِ اختلاف. وقتی دعوت به وحدت می‌کنیم یعنی می‌خواهیم که اختلافات کنار گذاشـــته شـــود؛ پس در واقع باید مفهوم وحدت و مفهوم اختلاف را با همدیگر بسنجیم. حال که در این بحث، وحدت در مقابل اختلاف به کار می‌رود اول معنای اختلاف را بررسی می‌کنیم.

نوع اول اختلاف

ممکن است ۲موجود داشته باشیم که کاملاً مثل هم باشند؛ مثل کالاهایی که معمولاً در کارخانه‌ها با اصول فنی ساخته می‌شـــوند. خیلی به زحمت می‌شود تشـــخیص داد که کدام الف است و کدام ب. کثرت هســـت اما اختلافی نیست و مثل هم هستند؛ پس وحدت در اینجا وحدتی است که نه با مثل‌بودن منافات دارد نه با کثرت و تعدد. اختلاف آن است که مثل هم نباشـــند. دو چیز وقتی مثل هم نبودند می‌گوییم با هم اختلاف دارند. معنای اختلاف جنگ و نزاع نیست بلکه معنای آن وجود تفاوت اســـت. آیا وجود اختلاف چیز بدی است؟ آیا اگر دو موجود تکوینا با هم فرق داشـــته باشند بد است؟ من ســـؤال می‌کنم اگر اختلاف وجود نداشت اصلا عالَمی به‌وجود می‌آمد؟ اگر اختلافات تکوینی نباشد اصلا انسانی نمی‌تواند زندگی کند و اصلا جامعه انسانی شکل نمی‌گیرد. اساس این عالم هم همینطور است؛ اگر اختلافات تکوینی نباشد، این عالم تحقق پیدا نمی‌کند. تا اختلافات تکوینی بین مرد و زن نباشد نسل انسان قابل بقا نیست. پس اصل اختلافات تکوینی که ربطی به اعمال و اختیارات ما ندارد لازمه وجود این عالم است؛ اگر نباشد راه فیض الهی مســـدود می‌شود. بقای این عالم با این زیبایی‌ها همـــه به‌خاطر اختلافات آن است و آن عین زیبایی اســـت؛ الَّذی أَحْسَنَ کلَّ شَـــیءٍ خَلَقه؛ بنابراین این معنا از اختلاف محل بحث نیست.

نوع دوم اختلاف

نوع دیگری از اختلاف وجـــود دارد که فی‌الجمله اختیار افراد در آن نقـــش دارد. نمونه بارز آن در اســـتفاده از مواهب طبیعی این عالم اســـت که نتیجه‌اش این می‌شـــود که عـــده‌ای ثروتمند و عده‌ای فقیر باشـــند. صرف‌نظر از مسائل ارزشی دیگر، آیا خود اینکه توانایی انسان‌ها مختلف است و آن اختلافات منشأ این می‌شـــود که بهره‌های اختیاری و اکتســـابی جدیدی پیدا کنند، خوب اســـت یا بد؟ اراده و فعل خودشان هم مؤثر است اما منشـــأ آن اختلافات طبیعی خدادادی است. کسی هوش بیشتری داشـــته، توانایی بیشتری داشته، قوای بدنی‌اش را بیشتر به‌کار گرفته است خلاقیتش بیشتر بوده ابتکارش بیشتر بوده و این زمینه را فراهم کرده تا بهره‌های مادی بیشتری در اختیار بگیرد. این صددرصد جبری نیست اما در عین حال در نظام خلقت و در تدبیر عالم منظور اســـت. خداوند می‌فرماید: «وَ هُوَ الَّـــذی جَعَلَکمْ خَلائفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَکـــمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجاتٍ لِیبْلُوَکمْ فی ما آتاکم ۲؛ خداوند شـــما را از لحاظ مواهب تکوینی با هم مختلف قرار داد، بعضی‌ها را بالاتر از بعضی دیگر قرار داد برای اینکه زمینه‌هایی برای امتحان شما فراهم شود.» اگر کسانی مواهب مادی بیشتری دارند تکالیف خاصی به آنها تعلق می‌گیرد و آن زمینه امتحانش را فراهم می‌کند. اصل این عالم برای این است که انسان‌ها در معرض امتحان‌های مختلـــف قرار بگیرند تا خودشـــان مسیرشان را انتخاب کنند تا معلوم شود چقدر خدا را اطاعت می‌کنند. آنچه خدا به من داده استعداد ذاتی است. این اختلافات خدادادی زمینه می‌شود که افراد در جامعه موقعیت‌هـــای مختلفی پیدا کنند. این موقعیت‌ها تکالیـــف مختلفی را اقتضا می‌کنند و این یعنی زمینه‌های امتحان. این یک نوع اختلاف است. آیا این اختلاف خوب است یا بد؟ اگر چنین زمینه‌هایی نباشد، این امتحانات انجام نمی‌گیرد. وقتی امتحانات انجام نگرفت تکاملی پیدا نمی‌شود. در این صورت غرض خلقت تحقق پیدا نمی‌کند. اصلا خدا انسان را آفریده تا با اختیار و انتخاب خودش مسیرش را تعیین کند و به آن کمالی که خدای متعال در سایه بندگی و اطاعت خودش قرار داده نایل شـــود. اگر این امتحان‌ها نباشد این کمالات هم پیدا نمی‌شود. اختیار انسان در وجود این اختلافات فی‌الجمله مؤثر است. اینها هم جزو زیبایی‌های خلقت است که در اصل هدف آفرینش منظوراست و باید باشد.

نوع سوم اختلاف

نوع دیگری از اختلافات هم پیش می‌آید که سهم انتخاب و اختیار انسان در آنها بیشتر است. این نوع از اختلافات به هدف نهایی آفرینش که مســـئله عبادت و اطاعت خداست مربوط می‌شود. در اینجا مسئله دین مطرح می‌شود؛ اختلافاتی که تکوینی و جبری نیست؛ یعنی اینطور نیست کسی که به دنیا می‌آید ابتدائاً با یک دین خاصی جبراً متولد شـــود. انتخاب یک دین و یـــک روش به انتخاب و اختیار خـــود افراد بســـتگی دارد. اینجا عوامل زیادی مؤثر است و فرمول‌های بسیار پیچیده‌ای وجود دارد. منظور ما از دین یک سلسله باورهایی است که به‌دنبال آن ارزش‌هایی مطرح می‌شود و آن ارزش‌ها، اعمال و رفتـــاری را ایجاب می‌کند؛ مقصود از دین، باورها و ارزش‌هاست و رفتارهایی که ناشی از آنها می‌شود. به هر حال اینجا که پای انتخاب عقاید، ارزش‌ها و احکام و عمل به احکام مطرح می‌شـــود، اختلافات خیلی زیاد می‌شود و هر روز دامنه‌اش گسترده‌تر می‌شود. در کشورهای غربی شاید روزی نباشد که فرقه مذهبی جدیدی به‌وجود نیاید. معمولاً هر سال صدها فرقه مذهبی در مغـــرب زمین به‌خصـــوص در آمریکا به‌وجود می‌آید! در اینجا پای مؤاخذه و تکالیف شرعی هم به میان می‌آید.

قرآن می‌فرماید: «کانَ النَّاسُ أُمَّه واحِدَه فَبَعَثَ‌اللهُ النَّبیینَ مُبَشِّرینَ وَ مُنْذِرینَ وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْکتابَ بِالْحَقِّ لِیحْکمَ بَینَ النَّاسِ فیمَـــا اخْتَلَفُوا فیه وَ مَا اخْتَلَفَ فیـــه إِلاَّ الَّذینَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْـــدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَینـاتُ بَغْیاً بَینَهُم؛ مردم امت واحدی بودند و از لحاظ فطری اقتضائات واحدی داشـــتند؛ اما بین آنها اختلاف ایجاد شد. این اختلافات کم‌کم باعث می‌شود که صرف‌نظر از مسائل اعتقادی، مسائل ارزشی هم مطرح شود؛ زیرا عده‌ای در اثر انگیزه‌ها و اغراض شـــخصی می‌خواهند منافع بیشـــتری کســـب کنند و به دیگران تجاوز کنند.» در اینجا مسئله عدل، ظلم، قانون و... مطرح می‌شود. حال کسانی که می‌خواهند قانون وضع کنند خودشان از انگیزه‌های اختلاف خالی نیستند. این انگیزه‌ها در قانون‌هایشان منعکس می‌شود. کسی می‌تواند قانون واقعی وضع کنـــد که خودش از انگیزه‌های اختلاف خالی باشـــد و نیاز به اینها نداشته باشد. فَبَعَثَ‌اللهُ النَّبیینَ...خدا پیامبران را مبعوث کرد. خداســـت که پیامبران را مبعوث می‌کند تا این اختلافات را رفع کنند.

از آنجا که آدمیزاد موجود عجیبی است در همین عواملی کـــه رفع‌کننده اختلاف اســـت، اختلاف ایجاد می‌کند. خدا پیغمبرانی را فرستاد و کتاب آســـمانی نازل کرد برای اینکـــه اختلاف مردم را رفع کند؛ یعنی این کار را کرد تا همه تن به قانون دهند؛ حق را اعمال کنند و به همدیگر ظلم نکنند تا زندگی ســـعادتمندانه‌ای داشته باشند؛ اما این انسان ناسپاس، در خود دین اختلاف ایجاد کرد (وَ مَا اخْتَلَفَ فیهِ إِلاَّ الَّذینَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ ما جاءَتْهُمُ الْبَینـاتُ بَغْیاً بَینَهُم).

تأکید آیه روی اختلافی اســـت که از روی بغی و تجاوز و سرکشی و به ناحق پدید می‌آید. «بغی»؛ اینجا در مقابل حق است. کسانی به ناحق در دین اختلاف ایجاد کردند. این افراد از راه‌های مختلفی اختلاف ایجـــاد می‌کنند. یک راه این اســـت که می‌گویند مقصود خدا این بود و دیگری می‌گوید نه مقصود خدا آن است! حتی کار به جایی رسید که چیزی را که خودشان درست کردند به خدا نسبت دادند؛ «فَوَیلٌ لِلَّذینَ یکْتُبُونَ الْکتابَ بِأَیدیهِمْ ثُمَّ یقُولُونَ هَـــذا مِنْ عِندِاللهِ؛ ۴؛ خودشان کتابی را نوشتند و گفتند این از طرف خدا آمده است.» آنچه از این تحریفاتی که در کتـــاب خدا ایجاد کردند، شایع‌تر است تحریف معنوی است؛ یعنی در مقصود آیات الهی تحریف ایجاد کردند. این چیزی است که امروز با عنوان تعدد قرائات بازارش رواج دارد. این هنر جناب ابلیس است که این چنین شاگردانی را پرورش داده اســـت که همان چیزی را که خدا برای وحدت و رســـیدن به حق و سعادت قرار داد همان را ابزاری برای اختلاف، کینه‌توزی و جنگ و بدبختی دنیا و آخرت قرار دادند. فَمَنْ أَظْلَمُ ممَّنِ افْتَرَی عَلَی‌اللهِ کذِبًا أَوْ کـــذَّبَ بِآیاتِهِ ؛۵؛ دیگر چه کاری بدتر از این می‌توان انجام داد؟ تا قبل از نزول دین و کتاب، عذری داشتند و می‌توانستند بگویند ما نمی‌دانیم حق چیست و باطل کدام است و خدا به چه چیزی راضی است اما وقتی خدا کتاب نازل کرد، پیغمبر فرستاد و پیغمبران مردم را هدایت کردند، چرا در همین وسیله وحدت اختلاف ایجاد کردند؟! این بدترین اختلافی اســـت که در عالم به‌وجود آمد.

مرتبه نازل‌تر این اســـت که دین را قبول دارند و واقعاً هم در موقع فتوادادن حاضرند بگویند حق چیست اما در مقام عمل رعایت نمی‌کنند. موقع عمل که می‌رسد هوای نفس نمی‌گذارد انسان به دانسته‌هایش عمل کند. اینها اختلافاتی است که در جامعه به‌وجود می‌آید.

توصیه قرآن: وحدت حول محور حق

حال با توجه به این اختلافات چه باید کرد؟ یک راه اساسی که قرآن در برابر ما قرار می‌دهد وحدت براساس حق است. قرآن کســـانی را که درصدد اصلاح جامعه‌اند و دلشـــان هم برای خودشان و هم برای دیگران، هم برای دنیایشـــان و هم برای آخرتشان می‌سوزد و از ناهنجاری‌ها رنج می‌برند و می‌خواهند با آن مقابله کنند، به وحدت براساس حق دعوت می‌کند. آیات زیادی در قرآن هست که می‌فرماید: همه انبیایی را که فرستادیم سرلوحه، دینشـــان این بود «أَنْ أَقِیمُوا الدِّیـــنَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ؛ دین را به پا دارید و در دین اختلاف به‌وجود نیاورید». دین را با مضامین واحد و شفاف و قواعد مسلم غیرقابل تشکیک عرضه کنید تا این دیگر منشأ اختلاف مردم نشود. اگر دین واحد سالمی وجود داشته باشد، می‌تواند اختلافات مردم را حل کند و مشکلات را برطرف کند اما با وجود اختلاف در خود دین، دیگر چه عاملی برای حفظ وحدت باقی می‌ماند؟ پس وحدت مطلوب، وحدتی است که براساس حق باشد، نه هر وحدتی.

اندیشه راهبر

اختلاف باید باشد اما...

امام خمینی(ره):

«بی تردید رمز بقای انقلاب اســـلامی همان رمز پیروزی است و رمز پیروزی را ملت می‌داند و نســـل‌های آینده در تاریخ خواهند خواند که دو رکن اصلی آن انگیزه الهی و مقصد عالی حکومت اسلامی و اجتماع ملت در سراسر کشور با وحدت کلمه برای همـــان انگیزه و مقصـــد. اینجانب به همه نسل‌های حاضر و آینده وصیت می‌کنم که اگر بخواهید اسلام و حکومت‌الله برقرار باشد و دست استعمار و استثمارگران خارج و داخل از کشورتان قطع شود این انگیزه الهی را که خداوند تعالی در قرآن کریم بر آن سفارش فرموده است از دست ندهید و در مقابل این انگیزه که رمز پیروزی و بقای آن است، فراموشی هدف و تفرقه و اختلاف است. بی‌جهت نیست که بوق‌های تبلیغاتی در سراسر جهان و ولیده‌های بومی آنان تمام توان خود را صرف شایعه‌ها و دروغ‌های تفرقه افکن نموده‌اند و میلیاردها دلار برای آن صرف می‌کنند... امروز و در آتیه نیز آنچه برای ملت ایران و مسلمانان جهان باید مطرح باشد و اهمیت آن را در نظر گیرند، خنثی کردن تبلیغات تفرقه‌افکن خانه برانداز است. توصیه اینجانب به مسلمین و خصوص ایرانیان به‌ویژه در عصر حاضر آن است که در مقابل این توطئه‌ها عکس‌العمل نشان داده و به انسجام و وحدت خود به هر راه ممکن افزایش دهند و کفار و منافقان را مأیوس نمایند.» وحدت در عین کثرت: «البته دو تفکر هست باید هم باشد، دو رأی هست باید هم باشد، سلیقه‌های مختلف باید باشد لکن سلیقه‌های مختلف اسباب این نمی‌شود که انسان با هم خوب نباشد... اگر در یک ملتی اختلاف سلیقه نباشد، این ناقص است... اختلاف باید باشد، اختلاف سلیقه، اختلاف رأی، مباحثه، جار و جنجال اینها باید باشد لکن نتیجه این نباشد که ما دو دسته بشویم دشمن هم. باید دو دسته باشیم در عین حالی که اختلاف داریم، دوست هم باشیم.»

پ.ن: برگرفته از صحیفه امام، ج ۲۱، صص ۴۷ و ۴۰۴.

کتاب اندیشه

دفاع از حقوق زن

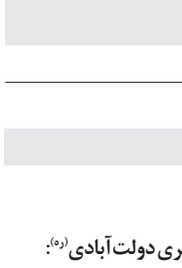

کتاب «دفاع از حقوق زن» نوشته محمدحکیمی به‌نظریات مکاتب مختلف درباره زن و برتری نگرش اسلام بر دیگر مکاتب پرداخته است. موضوع زن به‌عنوان بدنه‌ای از جامعه انسانی، بدان پایه قابل بررســـی و ژرف‌نگری است که انسان شایسته شناخت و بررسی اســـت. هر گونه تحلیل و بررســـی ابعاد حیات زن، منهای ویژگی‌های صنفی و جنسی، تحلیل حیات انسان به شمار می‌آید و شناخت زن و منزلت و مقام او، در حقیقت شناخت انسان و کرامت اوست. بنابراین مطالعه در احوال زن و بررسی ابعاد هستی این بخش از جامعه انسانی، گامی در راستای انسان‌شناسی عمومی اســـت. در این موضوع نظریاتی که درباره زن، از سوی مکاتب گوناگون ارائه شده است، از افراط و تفریط به دور نمانده و نیازمند بحث و بررسی است. در بینش اسلامی، زن و مرد به هم پیوسته‌اند و این پیوستگی ریشه در هستی و ماهیت آنان دارد و جبرهای آفرینش این دو را چنان پیوند داده است که هیچ‌گاه و با هیچ شیوه‌ای گسستنی نیستند. این کتاب با توجه به طرح اصول فمینیسم غربی در برخی کتب و نشریات کشور، می‌کوشد تا با بهره‌گیری از آیات قرآنی و تعالیم حدیثی، برتری نگرش اسلام را آشکار سازد. این کتاب دارای ۱۲ بخش است که برخی از آنها عبارتند از: آفرینش زن، اوج‌گرایی و تکامل زن، عقل زن، پایگاه اجتماعی زن، زن محور خانواده، خشونت نسبت به زن، رسالت زن و... این کتاب که عنوان برتر دومین همایش کتب برگزیده حوزه در ســـال ۱۳۷۹ را دریافت کرد، توسط دفتر نشر فرهنگ اسلامی به چاپ رسیده است.

کلام نیکان

آیا نماز ما نماز است؟

مرحوم آیت‌الله محمدعلی ناصری دولت‌آبادی(ره):

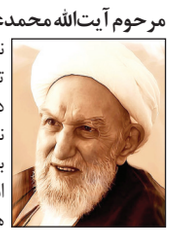

نماز، سبب زیادی رزق، موجب صحت، توشـــه مؤمن در قیامت و انیس انسان در قبر است و به‌صورت‌های مختلفی در نشئه‌های وجود درمی‌آید: در برزخ و قبر به‌صورت فرش، در محشر به شکل تاج است. سپر بین انسان و آتش جهنم نیز هست و انسان را از صراط عبور می‌دهد. انسان نمازگزار دیگر معصیت نمی‌کند و این صریح آیه شریفه است: «اَلصلوه تَنْهی عَنِ الْفَحْشاءِ و المُنْکر». اما اگر اهل نماز، غیبت کند و تهمت بزند و کلاهبرداری کند و به ناموس دیگران خیانت ورزد، معلوم می‌شود که نمازش، نماز نبوده؛ زیرا اگر نماز بود، او را از هر معصیت و مخالفتی بازمی‌داشت. ما باید سعی کنیم که نمازمان نماز باشد. نماز معراج مؤمن است: «الصّلوه معراجُ المؤمن».۴ موقعی که برای نماز تکبیره‌الاحرام می‌گوییم، یعنی غیر خدا را پشت سر انداخته‌ایم و در ملکوت سیر می‌کنیم. باید در نماز متوجه حق باشیم تا سیر ما صعودی باشد. ما باید خود را برای ورود به عالم آخرت آماده کنیم: «انا لله و انا الیه راجعون». ما در حال بازگشت به طرف خدا هستیم. چند منزل پایین آمدیم و نزول کردیم تا رسیدیم به دنیا و از اینجا شروع می‌کنیم به رجعت و برگشت به طرف خدا. اما ابتدا کجا بودیم؟ عالم ذر. در آنجا وضعمان بسیار خوب بود. خداوند برای امتحان، ما را در این قفس خاکی زندانی کرد. چه بلاها که به ســـر خودمان آوردیم، چه خیانت‌ها که در حق خودمان روا داشتیم، در نتیجه، این همه فاصله بین خودمان و حضرت احدیت ایجاد کردیم. هر مقداری از حضرت حق که دورتر بشویم، از منزلت انسانی خود بیشتر فاصله می‌گیریم. البته او با ما هست: «وهو مَعَکم اینما کنتم». این من هستم که برای خودم حجاب‌های ظلمانی ایجاد می‌کنم؛ زیرا هر معصیتی یک حجاب و در حکم یک سلول آهنی است. ولی تمام این حجاب‌ها و سلول‌ها را می‌توان از میان برداشت. با یک شب در خانه خدا آمدن، و با گفتن اینکه اشتباه کردم، در اثر ندامت قلبی، موجبات رستگاری خود را فراهم سازد.